

تشکی کا ہی عازم کو اہداف فرج علیہ السلب الی صوفی الخزال وقاتل اعظم القتال حتی مسل
تھامرا لیسو شیح ہزیدہ مرزا بن منقل العبدی علی رأسہ بضربہ ہرعتہ بضربہ التاب یا سادہ
شراعتی فرسہ فاحملہ القوس الی عسکر الاعداء طعوه لیسو ہمرا بارہالیس با آن نوریدہ
سید الشہادہ سبط شہر خدا حوزہ اہل قلب شکرہ رازد و سرگرم کا زرارہ و جہاد شد و جنگ و قتال بسیار کرد تا ہستاد و گجرا
بازیشان بدرگ اسفل نیزان فرستاد و در آخر کار مزہ بن سقہ عمدی چنان ضربتی بر سر الشہر در زد کہ بر روی زمین آفتاب
بعد از آن دیگر ناکسان جہم سلطہ او کشید تا زودہ آخر کار بان شاہزادہ عالی تبار برگردن اسپ خود میسند و پیش
در آید ان لشکر فغان برد و آن میرمان پر حفا ان جگر گوشہ سوکدار البضرب شیش پادہ پارہ کردہ فلما بلغت الروح
التراقی نال رائعا سوتہ یا ابتادہذا جدی رسول اللہ قد سقانی بکاسہ الا و فی شربہ لا اطعم
بعد ہا ابد او ہو لفقول العجل العجل فاعلمت کاسا من حوزہ تراحتی تشربہا الشامہ پس ہر گاہ روی
ان شاہزادہ عالی باہ سپند رسیدہ بہ چند تر او خود گفت کہ ای پدر بزرگوار ایک جہ ما بقدر من برا ان کاس ب عرض کو شربان
میرا ب کردہ بست کہ بعد ازین بزرگوار کوا بسم شد و کاسہ دیگر برکت گرفتہ انتف خدمت بہت لزوم تو میکند و میفرماید ستانی تا
خود را کہ برای تو کاسہ بیاست ہم ساعت نوش فرما و فی ثابۃ کاشیۃ یلہم شربہ مع الایۃ بقول یا
بہ العطنۃ یقول لہ الحسین یا صبر حسیب فانک لا تمشی حتی لسقیک رسول اللہ بکاسہ
و جعل یترکۃ بعد کواۃ حتی نامی بسہم فوفع فی حلقہ فخرقہ و اقبل بتقلب فی دماہ و ہر وقت دیگر
ان شاہزادہ افاق بر شکران اہل نفاق حملہ میکرد و بسیاری ازیشان را قتل می آورد بعد از آن بخدمت والد ماجد خود
رجعت می نمود و میگفت کہ ای پدر بزرگوار تشکی مرا ہلاک کردہ است پس حضرت امام حسین علیہ السلام از برائیے
تشکین میفرمود کہ ای محبوب من صبرنا کہ ہر آئینہ تو پیش چشم از دست جد بزرگوار خود کاسہ فرنگوار خواہی نوشید
و با ان شاہزادہ عالی تبار حوزہ را بشکر اعدا یزد و گروہی را از ان منافقان و اصل جنم مباحثت و بخدمت والد بزرگوار
خود می شتافت و شکایت از تشکی میکرد و حضرت اورا سنی و تکین مینمود و ہمچن حال آن ہرگز نہ ایزد و متعالی بود

تا تیری از لشکر ساقان آمد و آن تبرنگه بی مبارکش رسید و شکست و سلاب آن جاری شد و از پشت زن بر زمین
دور چون مودی غلبه تمام نادیدنی یا ابتداء علیه السلام هذا جلی بدسوان الله یقرءک السلام و یقول
هل القدر علینا و متهم شهقه فایة الدین و لما سمع المسمی علیه السلام صوتها جاز حتى قهر
علیه فقال قتل الله قوما قتلوا یابخی ما اجرهم علی الاحمر و علی انتهاک حرمة الرسول صلی
علیه و آله و انعمت عیناه بالدموع لشر قال علی الدین اعدل ای العفایة ازان فریاد زد که ای پدر بر زبان
بر تو درود و سلام یک جدم رسوا شد از اسلام سینه و اسفند تو سینه انداخت و سینه زد و طایر چشم شبانه
بنان بر او زد و چون حضرت سید الشهدا غاسق الی عبا آواز جگر سوخته سدا می نمودند و فرزند دل سینه خود شنید بگریخت
تمام خود را بر سر آن نفس سپید بیخ افسوس سازید و او را بان جانش و کوه در هرات استک نوبت از دیده حقیقت بین بار
و آبی جانسوز از سینه غم اندوز کشید و گفت خدا بخت گردوی کز ترا نماند کشند ای فدای دل سینه بمب حرمت کرد و نوازش بر خدا
در سوختن آذر کشتن تو و بر تنگ حرمت رسو کند و از چشمه چشم سید اب اسگ خون جاری کرد گفت خاک بر دهنم بر زنده گانی و سینه
بعد تو و خروجت ز جنب احن الحسین علیه السلام سره تنادی تنادی یا اختیاء و یا اختیاء و اعلیاء باجیاء
یا قهر تو فراداه یا نو عیناء و جاورت و انکت علیه فاحذ الحسین بمیاسها فردها الی الضنطا و جمله
علیه السلام حضرت زینب خواهر محترم حضرت از خیمه حرم بیرون دوید و فریاد میکرد و میگفت کای برادر عالیقدر را
نزدند برادر ای علی اکبر ای حبیب فرزنده خیر البشیر ای سوه دل افکار ای نوز دیده اختیار پس بر سر نفس سطر آن المم
زاد منظلوم آمده افتاد و جسد نازنین او را در کشید پس حضرت امام حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت بسوی
خیمه برگردانید و فرزند دل سینه خود را برداشت و در میان سایر شهدا گذاشت و فی ما یتقانه اقول یقتانه احملا و احکم
مخلو و حتی وضعوه بین یدی الضنطا الی کالوا یقاتلون امامه و بر دایت دیگر بجزیران خود
بر برادر خود را بردگام پس جسد شریف او را برداشتند و در سیری خیمه کوشش آن کارزار و جهاد میکردند و از آنها دند و زرد
و المقاتل با سفاده عن حضرت محمد علی علیه السلام مران اول قتل قتل من و الی غایا

مع الجسین و ابنه و صاحب کتاب سقاس باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق از والد بزرگوار خود حضرت
 امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که او را کسیکه از فرزندان ابی طالب همراه سید شهید ادران صحرا به تیغ اسلحه شمشیر
 فرزند اعلیٰ اگر بوده شرفا لوا خرج غلام مرصرا الجا بنیة دنی الدینه در خاک و هو من عور فاجعل مصلحتی
 و شما لا و قرطاه یتدین بان تحمل علیه الهانی بلعبت لعه الله فضلہ بعد آذان گفته اند که درین حال
 کودکی مانند خود شهیدان از سره ذات عصمت و جلال بیرون آمد و در گوشتهای او دو دریکنا بودند و او نهایت نیش
 و لیزان بود پس از وحشت راست و عجب سگریست و گوشوارهای او اصططاب و بیم سید زید پس غازی بن بخت طعون
 بر او حمل کرد و شهید بود قالوا و تقم عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب و هو یورث و یقوال
 الیوم فی مسلمة هو ابی و منه باد و اعلیٰ دین شیخ و القوم عرفوا بالکذب لکن جانا و ایم
 النسب من هاشم استادات اهل الحسب گفته اند و عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب رضوان الله
 علیهم بدیدال کوزار آورد و در چهره میخواند و میگفت امروز ملاقات میکنم پدر بزرگوار خود حضرت مسی را و جوانان را که بطن
 خود را اند کرده اند بر دهن زمین پیروز خدایستند ایها تقوی که کذب را شناخته باشی کبرترین مومنان و عالی نسان از
 اولاد نبی هاشم که سرداران اهل حسب اند دنی را و انه الصدوق مع و الشاء اقسمت لا اقل الا خواد
 قل و جدت الموت شیا تر الکره ان ادعی متافا فوالان الحیان من عسی و فواد بروایت تیغ
 صدف علیه الرحمه این اشعار را خواند سو کند باد میگویم که قتل کنتم مکر از ادران و هر آینه یا نتم مکر را حزبی ناکول و تلخ کرده
 میدانم که کوزانم بسوی خود نامرگه یزنده را هر آینه نامرگه کسی است که عهیان بکنند و فرار نماید قال محمد اسطالب
 فقاتل ثمانية وتسعين رجلا وثلاث حملات شمر قله عمرو بن صیح الصید اوی و اسد بن
 مالک و محمد بن ابطالب رضی الله عنه گفته که آن سعادت مند بود و هشت ناکسان از دست خود اصل بنم ساخت
 بعد از آن عمرو بن صیح صیداوی و اسد بن مالک او را شهید ساختند و قال ابوالفرح عبد الله بن مسلم
 رقیه بنت علی بن ابطالب قله عمرو بن صیح و ذکر ان الشهم اصلاء و ابی و اصنع و عی

فانتبه في راحته وجهته واد الفرح لعنه که عبد اللہ بن سلم مادر اور شبہہ وغیر علی بن بطالب بودہ و نیز ذکر
 کرده کہ عبد اللہ بن سلم دستنی بر سر سارک خود کردہ استہ بودنا گاہ نامری تبرسوی او اخر احنسک و عت ویشانی زورالی
 آن بزرگوار را ہم دوخت وقال المفید شہرہا بہ سلم بسنطع لمریکھا التمر انھی علیہ احر بر محہ فطغہ
 فی قلبہ فقتلہ و شیخ مفید علیہ السلام فرمودہ پس دست و مسالی او بر ہم دوخت پس تو انست کہ انرا منش و بہ
 بعد آزان موئی دیگر نیزہ کردہ بہ عزم او کردہ و در سند سارک او سرہ و دو شبہہ ساخت لمر خرج اخوہ محمد بن
 مسلم فقتل جماعۃ فذوالوجیر ہر الا از دی و لقبط بن ایاس الجہی بعد آزان محمد برادر او و عتہ و در آمد
 و یطیب خون برادر جمعی آزان بد کتبان یقتل آہ رود انست ابو حیرم از دی و لقبط بن ماس جہنی شربت شہادت
 شبہہ نہ خرج مر بعد کہ جعفر بن عقیل و ہو یقول انا العلاء الابلی الطالب من شرفی شہادت
 و عرقا سادات الذائب ہذا احسب الطیب الا غائب من عبقرة البر التقی العاقب فقتل خمسة
 عشر فارما وقال ابو الفرح قتله عن وکبر عبد اللہ الخنقی وقالوا قتله بہ من سبط الہدی
 پس بعد آزان جعفر بن عقیل آمد و در جہ موافقان بجر کہ بیدان و سکنت کہ من جوان ابلی طالبی ام از کردہ غالب بنی ہاشم
 و ما یقینا سرداران دفع کنندہ از مکان ان امرت عمر ان ہشتم دین حسین یا کبرہ تر از ہر پیکان دیکان ہفت از
 فرزندان صالح متقی عقوبت کنندگان و منافقان پس پانزدہ سوا فافکار را طعہ شمشیر بردار خود کرد امید و ابو
 الفرح لعنتہ کہ عروہ بن عبد اللہ فقتل آن سعادتمند را شبہہ کردہ و دیگران کفہ اند کہ بشرین سوط ہدائی آن بزرگوار
 قتل نمودہ شمر خارج لعدہ اخوہ عبد الرحمن بن عقیل و ہو یقول الی عقیل فامر فومگان
 من ہاشم اخوانی فہول صدقہ الی الا قران ہذا احسب شامخ البیاض سبط المشیب مع
 الشان فقتل سبعة عشر فارما فقتله عثمان بن جبال ہشتم الجہنی و بہر بن جوط القا یطی
 بعد آزان برادر او عبد الرحمن بن عقیل بیدان کارزار مقابل خروج اشرا در آمد و در رجز سیفہ نمود کہ پدرم عقیل
 پس قدر در تیرہ مارا از ہشتم ہدایت و ہاشم از جملہ برادران ما ہستند بصدق و راستی از طفولیت تا کمولت گذر نمودہ

در باره سال و اقربان خود بوده این مسلسل عالی نسب و بنده مرتبه است و سردار سپهر شیب بر جوانان پس بنده سوار
 آزان خود با نیکار به شیخ ابرار خود به ارباب فرستاد و داد شمیاعت و مرواکی داد و ب آزان به ضریت عثمان بن خالد مسلم
 و تیغ بشیرین خود فالتی یعنی الله به عز و بر و صفت و ستادت و در فردوس برین خود و تصور عالی یافت و بعد ^{الله}
 الاکبر بن عقیل قال المدائنی فله عثمان بن خالد الجهنی و رجل به محمد بن ان و قال و محمد بن ^{سعد}
 بن عقیل فله لقیط ابن یاسر الجهنی و ما به سهم و ذکر محمد بن علی بن هجره و هو من اولاد عقیل بن
 ایطاب انه قتل معه علیه السلام جعفر بن محمد بن عقیل و بن کرافه قتل یوم الحرة و ذکر ان علی
 علی بن عقیل قتل یوم مدائن و ابوه عبد الله اکر فرزند عقیل مدائنی گفته که او را عثمان بن خالد حسنی و مردی دیگر از قتل
 به ان شبیه ساخته و بر گفته که محمد بن سعید بن عقیل او را بقطعن یا سر چینی نشانه تیه خود ساخت و به خاک حمله کرد
 و محمد بن علی بن هجره از اولاد عقیل بن ابوطالب است ذکر کرده که همراه حضرت امام حسین علیه السلام جعفر بن محمد بن عقیل
 شهید شده و ذکر است که انشاء الله بر و زهره شهید شده و نیز ذکر کرده که علی بن عقیل در امروز بدرجه شهادت رسیده و
 خراج محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و هو یقول انکوالی الله من العبد ذاک قتال فی الزودی
 عیانت قل ترکوا معالمر القرائن و حکم التزیق و التیان و اظهر الکفر و الطغان و قاتل حتی قتل
 عشره نفس ثم قتل عامه بن هبشل التیمی بعد آزان محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بجر که قتال و جدال
 و یکفت که از ظلم و ستم این قوم جفا کار عذار شکوه از پروردگار خود میگردد از کار از قومی که در دعوت و خلافت مثل کوران فتاده
 بر آینه آیات و علامات و اخوان نمیده گذشته و آیات حکمه تزیق و تیان را پس پشت ساختند و کفر و طغان را ظاهر کردند
 بعد آنان جنگ کرده تا کسان را از فوج منافقان به تیغ بران بضریت عامل بن هبشل تمی شریعت شهادت چشمه و مرغ
 رویش تا صدر و زهره صفان که دید شمر خراج مر عبید و عون بن عبید الله ابن جعفر و هو یقول ان تنکر فی
 فانما ابن جعفر شهید صلی فی الجنان از هر بطرف فیها جناح احضر کفی بهن اشرفا فی الحشر
 قاتل حتی قتل قتلدهوا رس و ثمانیه عشره اجملا ثم قتله عبد الله بن بطیه الطائی و ذکر فی

بن الحسين ان عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن اسحاق بن علي بن الحسين عليه السلام من اطفاله
بعد از آن عون بن عبد الله فرزند جعفر طبرستان قدم شامت بیدان سعادت گذاشت و در هر چه می گفت که اگر مرا می شناسید
پس فرزند جده طلب راه که بجزم چیست و نیت درست خیمه شده و در پشت جبهه سرشت ششم است دوران مبارک
مردین و عساکر و ملک بکان در قریه ای پرواز میکند و کاینست آن شرف مراد و در ترتیب است بعد از آن معاند
در جبهه زد و دست سویر و پیاده آردان مجاز بشماره اشبار و بار ابوالفرستاد بعد از آن عبد الله بن نبطه
در اسب سینه مانت یکی ابن احسن ذکر کرده که هر چند عبد الله فرزند عبد الله بن جعفر فرزند ابوالباب همراه رکاب
سعادت انتساب حضرت سید شهید اخاس ال عبا بیت قیمت و اذان در هر محله که جای هر چه شرمادت فایز کند
بر دست ابی یوسف بن جرج القاسم بن الحسن الجعفی علیهما السلام و هو غلام صغیر له
سلع الخمر فاما نظر الحسين علیه السلام مرقد بوزن اغصه و جعلای یکیان حتی غشی علیهما
بعد از آن قاسم فرزند حسن مجتبی صلوات الله علیه که بوزن یکم بوج نرسیده بود برای حضرت جهان کعبه است
علم بزرگوار خود آمد چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که قاسم عازم سنان گردید پس نزد چنانچه دوست و در کوفه
از امانت و کرب و زاری آغاز نمودند و انقدر گریستند که به هوش گردیدند و استاذن الحسن بن المبارک فابی الحسن
ان یاذن له وهو یبالغ والحین علیه السلام یصالح قلم یقول یقبل بدی عمه و رجلیه حتی
اذن له بعد از آن از حضرت امام حسین علیه السلام اجازت سیدان خواست پس حضرت کمره داشت که او را اجازت سیدان
و آن طفل محصور در طلب حضرت میانگین می نمود و حضرت بخدمت حسین علیه السلام مضایقه می فرمود پس پوسته آن المم زاده
عمالی تبار دست و پای علم بزرگوار خود را می بوسید و حضرت جهان کعبه تا حضرت امام حسین علیه السلام اجازت سیدان
و المویضی کما سیر المرثون بین اناس لا یسقوا صوب المنان پس آن امام راه
علی تبار بجزم کارزار آن قوم جنا کار کربان و شک ریزان بیدان در آمد و او می گفت که اگر مرا می شناسید پس نشان بدم

و من فرزند حسن مجتبی نواسه محمد مصطفی و امین خدا ام این حسن است که مثل اسیران در نزد این ناکسان گرفتار و مبتلاست
 خداوند اینها از پیرش ابرو مگر کشته و از آب باران لب تر کشند و فی را وایه الصدوق و هو یقول لاجرمی
 نفسی فکل فان السوم تلمیح ذوی الجنان فقاتل قتالا شدیدا حتی قتل علی صغیرا بر وایه حسنه
 و ثلثین ره ببلاد بروایت شیخ سعدوق علیه الرحمات شاهزاده عالی تبار و گهر گوشه حیدر که از نایب نفس خود کرده
 میفرمود که ای نفس خیر و بی نیایی مکن که همه جانداران نمانند و اندام از ملاقات خرابی که در بزرگان خود را در پشت عین
 مشرت پس کارزار و جهاد شده واقع ساخت نماند با وجود حوزد سال برد این سبب پنج نفر از آن ناکسان بجا که هلاک
 انداخت قال حمید بن مسلم نانا لکذک از خراج علینا غلامرکان وجهه فلقه قمرونی بداهه سیف
 و علیه تصبض و انار و نعلان قد انقطع شح احد هما فقال عمر بن سعد بن نعل لانی و الله
 لاشدتن علیه فقلت سبحان الله و ما قریل بن لک و الله لو ضربتني ما بسطت الیه یدي یقول
 هو لار القوم الذین تباهم قتل احتوشوه قال و الله لاشدتن علیه فشد علیه ضاوتی حتی
 ضرب رأسه بالسيف فلقه و وقع الغلام بر وجهه و نادى یا عماء حمید بن مسلم گفته پس من در منزل
 بودم که برای کار نامه ما طفل صغیری که نوری او مثل قمر درخشان و صورتش بود شمشیر کف و بیدان آورد و لباس پراهنی و پایکبار داشت
 و در نعل عربی که بنده کی آن گشته بود در پا داشت پس عمر بن سعد پسر نفیل از وی گفت بجزا سو کنده بر آینه حله خواهم
 برو پس من از او گفتم سبحان الله چه کرده داری ازین حله بجزا سو کنده اگر این طفل شمشیری بر من زند تا هم دست خود را
 بسوی او دراز نکنم کافی اند تر این قوم که می بینی اینها را که بر آینه بر و هجوم کرده اند و در میان خود مثل صید گرفته اند آن ملعون
 گفت بجزا سو کنده بر آینه حله خواهم که در پس آن کافر جفا کار بران شاهزاده عالی تبار حله کرد پس پسر رسیدن ضربتی بر
 شریفش زد و سرش را بشکافت و آن طفل صغیر بر رو افتاد و بزم بزرگوار خود صدای یا عماد و نعلی الجسین عم کما عقل
 ایضاً یقول الصفوف و شد شد لیت العنوب نضاب عمر قائله بالسيف فلقه بید من لفظها
 من المرفق مضاح صلیحه سمعها اهل العسکر شدتني عنه الحسین علیه السلام و حملت خیل الکفر

لشفوة من الحسين عليه السلام فاستقبلته بسيفها وجرحتة لحوافرها ووطئه حتى ملاه
 والمجلى العنبر بن حضرت امام حسين عليه السلام مثل نصاب اولهوني لشكره فالف آورد پس صفبای اہل اہل کربلا
 کرد و مثل شہ صفبناک علا آورد پس شہ شہری ہا الہ عمر قاق پس ہ اور خود نوود آن ملعون آن ضربت را بر دست خود گرفت
 پس دست آن شقی از مرفق جدا شد پس عمر بہ کہ چہین لغزہ زد کہ لشکریان او سیدہ بعد از آن حضرت امام حسین ^{علیہ السلام}
 از کف ہاہ کرد و سواران کوفہ جدا کردند تا ان شقی را از دست حضرت امام حسین علیہ السلام بیرون آوردند پس
 ہمہ اہل زولسوی بخش آن فعل معصوم آوردند و اسبہای اسپا اورا بیشتر مجروح و ریزہ ریزہ ساختند تا آنکہ مرغ
 روش بر ما منی رضوان شتافت و دولت جا دید شہادت یافت و کرد و عبارتا ایل کردید فاذا الحسین م
 يقول هم على رأس الغلام وهو يخفض بك جليله التراب والحسين م ويقول بعد القوم قتلوك و
 من خصمهم عد اجلك وابوك ثم قال عزى والله على عمك ان قد عرنا الملائيك اوجيك
 وانت قتل جدي بل فلا ينفعلك في هذا يوم والله كثر واشك وقل فاصبره لقر حمله على صدره ^{حلاه} و
 تحطان الارض فجا به حتى القاه مع ابنه على بن الحسين والقلبي سر اهل بيته بن كان
 دیدم کہ حضرت امام حسین م بر سر آن شاہزادہ عالی مبارکبتادہ اند آن معصوم پاشند بر زمین نیزد و حضرت امام حسین
 علیہ السلام چہین میفرمود و دوری باد از رحمت خدا قوی را کہ شہرا قتل کردند و کسانی را کہ دشمن ایشان فردای شہادت
 جد تو و پدر تو باشد بعد از آن گفت کہ بسیار دشوار و شتاق است بر نعم تو کہ تو اورا بسیاری بخوانی داوینایم
 یا وقتی آید کہ تو کشتہ بر خاک افتادہ باشی پس نفع نہ بہ ترا امدن او این روزیست بخدا سو کند کہ بسیارہ قاتلان او کم
 یاوران او بعد از آن حضرت کہ اورا بسینہ خود برداشت و بسبب بلند قیامت بانہای آن امام رازہ بر زمین میرسید پس
 اورا از آنجا آورد قریب بخش پس خود علی اکبر و دیگر کشکان اہلیت خود کہ داشت ثم قال اللهم احصهم عد
 و اقلهم بعد اذ لا تعداد منهم احد اولا تغفر لهم ابد اصبر ایا سنی عمرونی صبرا یا اھل بی لا
 اہتم ہوا ما بعد ہذا لیوم ابد بعد از آن حضرت علیہ السلام بہر گاہ قاضی الحاجات عرض کرد کہ خداوند

الحمد و ابان را بشمارد این کرده اشقیار القتل برسان و پویشان ساز این قوم احمدی را نگذارد و گمان ایشان
 بر که بیامرز صبر کنید ای فرزندان عجم صبر کنید ای اهل بیت من کجا بیدیدید خوار می رانید این روز هرگز و روی القتل
 النعمانی فی کتاب العیة عن جعفر بن محمد عن علی بن علیهما السلام حدیثا بقول دبه کان الحنین
 بر علی بن صنع قتله بعضهم علی بعض لثرا یقول قتله فاقتی الیمن وال یمنین و حاصل لغمانی در کتاب
 یسب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از داله نزد محمد باقر عم روایت کرده حدیثی را که در آن میگوید که حضرت
 امام حسین علیه السلام نقش بعضی شهیدان را بر نقش بعضی شهیدان دیگر میگذارد است بعد از آن میفرمود که کشتگان ما کشتگان
 مغربین او اولاد آنهاست قال المفضل و روی عبد الله بن عقیل عن ابا بکر بن الحسن بن علی بن علیهما السلام
 نقله و نظره من کلامه ان عمر و القاسم و عبد الله بن الحسن من امر واحد اسمشهل و این
 یدای عمهم الحسن بن علی بن علیهما السلام بال لطف قالوا لثرفا مت اخوة الحسن عم عازمین
 علی ان یو توادونه تنقله عبد الله و هو یقول ان ابن ذوال الجذاة و الافضال ذاک علی الجنا ذوالفضل
 سیف رسول الله ذوالکمال فی کل نوم طاهر الا هو ال فقاتل قتالا شدیدا اذا خلت هو دهانی
 بن شیب الحضرمی ضربتین نقله هانی و یقال هو ابن حفصه و عشر بن سینه شیخ سفید علیا رحمه گفت که
 عبد الله بن عقیل غنوی تیری ابوی ابی بکر فرزند حسن جنتی بکر گوشه علی مرتضی اندر جنت داد با مفتول ساخت . از نظام
 علی هر میشود که عمر و قاسم و عبد الله فرزندان حضرت امام حسن که از یک مادر بودند . دشت کرد بلا در حضرت غم مز سید
 شهید ابراهیم شهادت فایز کردید نه آورده اند که بعد از آن برادران امام حسین علیه السلام نیز هم جان شاری عازم میدان
 گردیدند پس اول عبد الله شد هم شهادت در میدان سعادت گذاشت و بیفرمود که من فرزند صاحب بود و فضل ام آنکه
 بر آموز خیر صاحب کارهای بزرگ است شمشیر سوکذا صاحب بکال و عقاب است در هر که ده طاهر گسندده خوف و ترس
 پس مقاتله و مجایده شدید واقع ساخت پس بانامی بن شیب حضرتی یک دو ضویت بود بدلت اخرا لامر نامی او را گفت که
 و گویند که عمران بزرگوار است و چنان بود و تنقله عبد الله جعفر بن علی و هو یقول انما جعفر ذوال المعالی ابن علی

ذی النوال حبیبی یعنی شرفا و خالی احمی حسینا ذی البندی المعصالی ثم قاتل فقتله ایضا هانی و قالوا
 به ما اذ حول الاصلی فاصحاب شقیقته اذ عینده وهو الشیخ عثمان بن عفان حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 خلب بن یزید اصبحی معفر بن علی را قتل ساخت بعد از آن عثمان بن علی پائی شجاعت و بیخه دکاه گذارست و بجای برادران
 خود ایستاد و در جزئی میگفت که من عثمان صاحب بزرگها هستم در من علی مرتضی صاحب کارمایان است و این عم رسول
 پاک است برادر من حسین بزرگزیده بزرگزیده است و سردار و پیشوای جمیع مسلمانان بعد پیغمبر خدا و علی مرتضی که نامش در معین دین
 اسلام است پس خولی اصبحی معون پیشانی مبارکش را نشانه قهر خود ساخت پس آن بزرگوار از اسپ خود بر زمین افتاد
 و سرش را مردی از قیدیان بن عازم برید و او جوان است و یکسال بود و روی علی علیه السلام را سینه پدید
 احمی عثمان بن مطعون و امر العباس و امهم امر واحد و هی امر السین بنت حوام بن خالد بن منی کلای
 و از حضرت امیرالمؤمنین بسوب الدین علی علیه السلام مرد است که ز نام نهادم او را مکر بنام برادر عثمان بن مطعون و مادر
 عباس و مادر این بزرگواران بوده ام السین دختر خالد از قیدی کلاب است و کاست امر السین امر هو کلاب العباسی
 الاخوة القتلی فخرج الی البقیع فذبح بینها اثنا مائة و احرقتها فجمع الناس الیها یسعون منها
 فكان مران محیی بنین محیی لذلك فلایزال یسمع مذمتها ذمکی و عادت ام السین مادر این هر چهار برادر
 مقتولین آن بود که بسوی عقبه میرفت و در آنجا نوحه میکرد و گریه می نمود و میگفت پس مردمان در آنجا مجتمع میشدند و اعلام
 او را می شنیدند پس عادت مردان علیه العن آن بود که در آنجا میرایان خود می آمدند و بعد آن عادت میکردند که با نامه
 رسالت داشتند پیوسته نوحه و زاری او را می شنیدند و میگفتند و میشل الا صخر بن امیرالمؤمنین قتلش
 من تمیم من اریان بن دارا مرد شاه بسهم را بنیال یومیدن کارن بنایضا دشت امیرالمؤمنین
 علیه السلام را مردی از قیدیان بن دارم نشانه قهر خود ساخت و بر خاک سبک انداخت و گفته اند که او
 درین روز ایستاده و بیرون از حوضه عبید الله بن امیرالمؤمنین و هو یوحنا و یقول شخی علی ذو
 النغار الا طول من هبنا من الصد اکرمی لفضل هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحای

کما لبها من المصقل فقد به نفسي من اخ متحل فلم يترك لقاتل حتى قتله راحله من همدان
 كما روي عن ابي عبد الله السلام انهما ليلى بنت مسعود الدارامية وبنو ابي عبد الله بن عبد الله بن
 بن بركة كاه در آمد و در جزه خوانی پیش کرد و میگفت شیخ و پدر من علی صاحب بزرگی و فخر و قوادرتوانا است اولاد هاشم صادق
 صادق بزرگ بسیار فضل این حسین فرزند نبی مرسل است از حمایت میکنم و شر اعدا را دفع نمایم از تیرای مصقل نثار میکنم
 جان خود را برادر بزرگ خود پس پیوسته کارزار و جهاد میکنم و تا آنکه شهید شده قتل کرد و او را سردی از همدان چنانکه از حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام مرویست تا در این برادران لیلی دختر مسعود دلمه میدوده و قال محمد بن علی ابن حمزه ان
 ابن ابراهیم بن علی بن اسباط لب قتل یومئذ ۲ و محمد بن علی بن حمزه گفته که برآینه ابراهیم بن علی بن اسباط درین روز شهید
 شد ای تعالی از دراضی و فرزند باد اما العباس بن امیر المومنین المکفی بابی الفضل وهو اکبر اخوته من امته
 و آخر من قبیل منیم وهو ابن شعبة و عشر بن سبنة کان حبیلاً جمیلاً و سیمما رئیس المتجمعان سید الفرسان
 یرکب الفرس المطهم و رجلاه فی الامراض یحطان بقال له قمی بنی هاشم و کان یومئذ صاحب لواء
 اخیه الحبر علیه السلام و شبهها دته فی بعض الموفات هکذا لیکن عباس فرزند امیر المومنین که گنیت ابو
 الفضل است و او بزرگترین برادران اعبانی خود بوده و آخر از همه برادران اعبانی خود بدرجه شهادت رسیده و بنی هاشم
 بر سبب و نه سال رسیده بود و او بزرگ و خوش حال صاحب حسن و جمال سردار شجاعان پیشوای سواران بوده بر سبب بسیار
 در بر دشمنان سوار میشد و پایش تا زمین میرسید و راه بی هاشم گفتند و در دست کربلا علیه السلام برادر خود حسین سید شهادت
 بوده و بشهادت او در بعضی روایات چنین است ان العباس ساری اخوانه و صیانه و اهلیته و قوامته قد
 استشهد واحد بعد واحد لم یبق منهم احد و بقی الحسین علیه السلام بوکاهن فرید و لواء
 بید و فقال یا اخی هل من حصنة فلی الحسین ۳ بکاهن شد بید ثم قال یا اخی انت صاحب لواء
 و اذا مضت تقرق عسکری که برآینه عباس بر کاه برادران خود و جوانان خود ابلت خود و اقر با خود و دیگر که
 یک یک بدرجه شهادت فایز گردیدند و از آنها یکی هم باقی نماند و حسین هم یکدانشها در سرعه اعدا ماند و نشان شکر سرور و در

اوله دلس از برادر خود اجازت میداد بلکه سید بس حضرت امام حسین علیه السلام بی اختیار که بسند بعد از آن فرموده
 ای برادر من تو علمدار من هستی و هرگاه تو بروی لشکر من متفرق و پرتان بشود فقال ایضا من قد صاق صفا
 و سلمت من الجحوة و اريد ان اطلب ثأري من هؤلاء المنافقين فقال الحسين عليه السلام ما طلب
 هؤلاء الا الهنالك قليلا من الماء فذهب العباس و وعظم و حذرهم فلم يتخطوا فترجع الى اخيه
 فاجترأ على بسب من عرفه فبدا يكلمه و از زندقه کانی عاجز است و ام و میخوانم که عیوض خون برادران و
 عزیزان ازین کرده منافقان حکیم بس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که هرگاه چنین اراده داری پس بفر
 اب برای اطفال خود و سال با بس حضرت عباس مقابل فرج مخالف آمد و آنها را پند و نصیحت کرد و آنها را تسکین داد
 روز قیامت ترسانید پس آنها نصیحت او را قبول نکردند آن تا آنکه دست برادر خود بر محبت نمود از تقاضای فرج
 طالت حضرت را سفع فرمود فسمع الاطفال يبكون العطش العطش فركب فرسه واحد
 و القرية و قصد نحو القرية فاحاط به اربعة الاف ممن كانوا موكلين بالقرية و هو بالليل
 فكشفهم وقتل منهم ثمانين رجلا حتى دخل الماء فلما اشاد ان لشرب غزوة من الماء ذكرو
 عطش الحسين عليه السلام و اهل بيته فرى الماء و ملاء القرية و حماها على كتفه الايمن
 و توجه نحو الحجة پس صدای العطش العطش اسماعل کوش می نوش عباس بی بیته بکمر دیده سوار اسب
 خود کردید و نیزه و شکیزه را گرفت و قاصد سمت قرأت شد پس چهار هزار تا بکار که بر این سعد به بنیاد آنها را بکند
 در باری قرأت برای می گفت آب معین کرده بود از هر چهار طرف احاطه کرده و در نزد گرفتند و تیرای نفاق ازگان
 شقاق بسوی آن به کمر دیده افاق سرگردن پس حضرت عباس بر فرس مشیر حیدری بعیت آنها را متفرق ساخت و سوار
 شد از آن ناکسان کجاک سلاک انداخت تا آنکه داخل در باری قرأت شد پس هرگاه خواست که کفی آب بنوشد تشکی
 و استیاءت او یاد کرد و آب را از دست انداخت و مشک را پر کرد و بر شانه راست اش را برداشت و متوجه حیدر شد
 فقطعوا عليه الطريق و احاطوا به من كل جانب فخار بهم فكمن له بايدين و رقام و راع

مخلد و بجانده حکیم بن طفیل السبئی فضربه و قطع بده الیمنی تحمل القرائنه علی کفنه الا لیس واحد البقی
 لشماله و حمل و هو یقول والله انی انقطع من سبی ایا حی ابد اعیان دینی و عن اما رضا و القتی
 حل البقی هر الامین دیماتل و بد فعم عن الطریق و یقنل مرین راه را بر و قطع کرد و از هر طرف برو
 هجوم آوردند پس حضرت عباس از آن ناکسان محاربه شدید واقع ساخت پس زین و در فارس در حنت خرمادر کین نشست
 و امانت او و حکم بن طفیل سبئی کرد پس آن شیخی شمشیر زد و دست راستش را برید پس حضرت عباس شکست بر شانه
 برداشت و سیف را بر دست چپ گرفت و ملازم کرد و میگفت بجدا سوگند که بر پدید شهادت دست راستم بر آید من حمایت تو را نگه
 میورم و بن نوزاد امام صادق و صاحب یقین سبط بنی ظاہر امین و مفاتیح میگردد و اینها را از زود و دور می دانست
 و بفرستیم می آید فاذا افتاد احکیم بن الطفیل ضربه و قطع ین ک الیسری فاختل القرابہ نوراً با سنانہ
 یوکض رکضاً و یجهد و یبلغ لان یبلغ الماء لاجنه الحسین و اهلیتہ فجاء سهم فاصاب
 القرابہ و ابرق مآءها ثم جاع سهم اخر فاصاب صدراً فانقلب عن نرسه و صاح الی اجنه الحسین
 علیہ السلام یا ایاک ادراک ایاک فاقا و مراہ صریحا علی تلک الحال بکی و قال الان ان کس طهری
 و حلت حلتی که ناکبان حکیم بن طفیل ملعون شمشیری دیگر زد و دست چپ را برید پس آن دلیر نوراً شکست آمد از آستان
 خود گرفت و اسب را از زمین میگردوسی و با اسب پیار رسوزد که اسب را بر برادر خود حسین در اوجیت او برساند پس تیری آمد
 و بشک رسید و آنش پنجه شد لب آزان تیری دیگر آمد و بسینه او رسیده آنزمان از زمین افتاد و برادر خود حسین نذا کرد که ای
 برادر در باب برادر خود را پس حضرت امام حسین علیه السلام بالین او آمد و او را در خاک دوزخ حطمان دید که بر کرده گفت
 که حال است من شکست و راه چاره از من رسد و شهادتہ علیہ السلام علی اصحاب او و در الکفین و الشید
 بر طباؤس بن جعفر بن محمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن علی بن ابی طالب
 تر گیب المسناة یرید الفراف و العباس حوکه بین یدیه فاعترضه جیل ابن سجد و فینهم بجوار من
 بنی دارم فقال لهم و یلکم حقوا و ابنیه و بین الفرافت و لا تکفوه من المساء و شهادت ان شتر

همیشه شجاعت بروایت شیخ سفید و کشید بن طاووس و جعفر بن محمد بن یار حمیم الت. جنین است که هرگاه تشکی بر حضرت
 امام حسین علیه السلام غلبه کرد پس برآید خود سوار شده بسوی فرات روانه کردید و حضرت عباس برادر او همراه او بود پس
 شکر این سعد بن زیاد و مزاحمت و مخالفت کردند مردی از بنی دارم که در آن لشکر بود از لشکر خود گفت که پوای بر شما حایل شود
 در میان حسین و در میان ذات و او را قریب آب فرات رفتن ندیدم فقال الحسین اللهم اظمئه فرما الله انما
 بسهم فاشبهه في حنكته الشريف فانزع الحسین . ع السهم و بسط يدك تحت حنكه فاصلحت راحته
 من الله ثم رمى به وقال الامراني اشكوا اليك ما فعل يا رب بيت بينك وقد اشتد به الحش
 و احاط القوم بالعباس فاقطعوه عنه فجعل يقاتلهم وحده حتى قتلوه وكان القولى لقتله يدين
 يد به درقا الحنفى و حكيم بن طهليل السهمى بعد ان اسخن بالجراح قلمر يستطع حراكا فلما راه الحسین
 عليه السلام مر صرايعا على شاطئ الفرات ابكى بكاء شديدا پس حضرت امام حسين عليه السلام فرموده که خداوند
 او را تشنه کرد آن پس داری معون تبری بسوی آن جناب انداخت و بگویی مبارک او رسد پس حضرت امام حسین
 آن تیر را از گوی شریف خود کشید دست را زیر زخم گم کرد پس هر دو کف او را خون پر شدند بعد از آن خون را انداخت
 و گفت بار خدا یا برآیند من شکایت میکنم بسوی تو از چیزیکه کرده شود به فرزندان دختر پیغمبر تو از حالیکه تشکی برو
 غلبه کرده باشد و فوج مخالف حضرت عباس را احاطه کردند و از آن حضرت او را جدا نمودند حضرت عباس از آنها جنگ
 تا آنکه او را بجهنم رسانند و چون نهایت زخمی گروید و جس و حرکت باقی نماند ستولی دشمنان قتل او بپرزین در قاء
 حقی و حکیم بن طهليل سبسی شدند پس چون حضرت امام حسين عليه السلام او را برکنار در یای فرات در خاک و خون طپان
 نهایت کریت و بی اثر الماری الحسین علیه السلام را حاه قتل صراع صرخ و احاه و اعتبارا سارا
 منوه قلباه نصر والله على فراقك رنى ذلك قبل احق الناس انك على الله ننى ابكى الحسین
 بگویند ع اخوه و بن والده على ابو الفضل المصريح بالدماء و سر و ساهه لا یبینه شی و جادله على
 اعطت من بماء و در اثر چنین است که چون حضرت امام حسين عليه السلام برادر خود را در خاک و خون غرق دید برادر

در آنجا و اچا ساه و اچا قباہ برداشت یعنی فوسم است ای بهر گو ۱۰ فوسم حضرت است ای عباس و فوسم و حضرت
 ای پاره جگر من کند اسو کنیز بشو است بزین فراق تو در همین گفته شده سر او از ترور دمانیکو کشته شده بود بر این است
 که برید و همین در عم و صحبت خود چنین را بجز بلا براد او و پسر و والد و علی امیر المومنین ابو العفضل است که آورده در کتب کون خود
 مد و اکت غزازی او سوزمان او چیزی است با و در تشکی می پس تشکی او است از نوشیدن آب برداشت در وی این
 با بویه فی الخصال و الامالی بسند عن البشالی قال نظر علی بن الحسین سید العابدین علی بن علی علیه السلام
 بن عباس بن ایطالب فاسعد و ثم قال ما من لعن اسد علی رسول الله صلی الله علیه و آله من یوم
 احد فکل منہ عمه حمز و من عبس المطلب اسد الله و اسد رسول الله و احد یوم یوم فکل منہ من ذلک
 عمه جعفر بن ایطالب ثم قال اول یوم یوم الحسین صلی الله علیه و آله اذ لفت الیه ثلاثون الف رجل یوم
 یوم من هذاه الامه ککل تقرب الی الله عز و جل بل ما دهو با الله ینا کوهی من یوم سحطون
 حتی قتلوه بغیا و ظلما و عد و انا بن با بویه علیه السلام در کتاب خصال و امالی بسند خود در شمالی روایت کرده که گفت
 که حضرت سید الشاجد بر زین العابدین سوی عبید الله بن عباس بن علی بن ایطالب نظر کرد پس گریان شد بعد
 آزان گفت من است روزی سخت و شدید تر بر پیغمبر خدا از روز چه که شهید کرده شد در آن روز غم او سزه بن عبد
 شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد آن روز سرتی که مقتول شد در آن روز پیغمبر او جعفر بن ایطالب بعد از آن فرمود و من است
 در روزی مثل روز همین علیه السلام هجوم کردند و از دام آوردند بر دسی هزار بشرا و کمان میکردند آنها که بر آینه آنها
 زین است بستند بر یک از آنها خونریزی او را موجب خودی خدا است و او خدا را بسا د ایشان میدادند و پند و نعت
 میکرد پس این پند میکردند تا آنکه آنحضرت را از راه بناوت و ظلم دستم قتل کردند ثم قال رحمه الله العباس
 نقلت اثر و ابلی و قد اصابه بنفسه حتی قتلته یلایا فایده الله عز و جل بهما جنحین بهما
 مع الملائکه فی الجنة کما جعل لجعفر بن ایطالب و ان للعباس عنک الله تبارک و تعالی من ذلک
 خطبه بها جمع الشهداء یوم القیمه بعد آزان گفت رحمه الله عن ابر عباس پس بر آینه اختار کرد و بقای

حسین را بر قالی خود درخت که در جان خود را به برادر خود زنا کند هر دو دست او بریده شد ندیس عطف کرد عذای بزرگ
 و به ترعه من آن هر دو دست او بازو که بر او از میکند باها همه نه ششکان در پشت چنانکه بجز من ای طالب دو بازو عطف
 فرموده و بهر عذت و منزلت عباس خدایست که عطف و مسرت خواهند کرد و جمیع شنبه او در روز قیامت و لصا قتل
 اصحابی از ائمه علی بن علی علیه السلام واقعه به یقی فرود آید بوی احد اعراب همیشه کلا عین بسیار که خرج
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و یکار صباست الا یقل را ان یقل سیف و امر کل
 مناد فی خلفه یا بنی اربع فقال با امته در بی اقاتل ای ان یعمل بین یدی اس با سون
 فقال الحسین علیه السلام ما امرکم من خذله بسلاح الا صنف خالیه من بسلاح ال محمد
 و من اصحاب و اقارب شریک او من علیه السلام شنبه کرد و در نزد حضرت تنها در میان شرف اهدا تا ندنی دیدند
 کسی را از قیمت خرد و نه کسی بیپ خود از زمین اعجاب من و بسبب ان نمود در وقت چنان مرین و بیمار بود که قلم
 برداشتن شنبه خرد است و حضرت و طسوم نس به لکرا که بی فرزند من بار او مر حبت ندیس حضرت امام زین
 علیه السلام گفت ای عیسی بن مجذوم مرا که متفاند کنم و بروی نه زنده رسول خدا پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت
 که ای ام کلثوم و را بخرد و بعد از تا روی زمین از اسل ل محمد عالی باشد شمر نادری هلم من ذاب ینت
 عن جرمه رسول الله هل من یحل لجان الله بسا هل من یحیی روح الله فی اعانتنا
 و ارفعنا اصوات النساء بالعویل فمقل مر الحسین علیه السلام الی باب الجنة فقال خا و لولیا
 علیه بنی الطفل حتی اودعه بعد ازان برای انعام حبت نه اگر د آ یا دفع کنسند همت که دفع کند از حرم رسول کوا
 شرع ارا ایا بعدا پرستی همت که حرف خد کند در باب ما آ یا فریادرسی است که امید و ثواب باشد از خدا در فریادرسی
 ما چون کلک رحمت سمات بکوش پیر دکیان عصمت رسیده صدای توجه و زاری و ناله و بیقراری حرم محترم بند
 که دید پس حرم امام حسین علیه السلام بر در عینه آمد و فرمود پس فرمود که علی صفر سیر مرا بمن رسیده ما از او
 کم نفا و لوه الصبی یجمل بقبله رهو یقول و یل لهو کلام القوم اذ اکار جلک تو محمد المصطفی

خصمهم والصبی فی بحیرہ ماہ صر صلتہ بس کاهل الاسد حب بسہم مصلہ فا اجر الحنین علیہ السلام
 فقتل الحسین دمہ حتی امتلئت کفہ تمرہ می بہ الی السمام پس طفل را کفرت دادند بس حضرت اورا بوسہ
 سدا و سکت دای پیدایش کرده ہر گاہ باشد جد تو عسہ مصطفی دشمنش بنا و طفل در کنا حضرت بود کہ مرد بن کابل آید
 اورا نشانی ہر جو ساعت داورا در کنا حضرت شبہ کرد پس حضرت امام حسین علیہ السلام خون اورا می گرفت ما کہ گفت
 دست او پر شد بعد از ان اند البسری اسماں آید قال الباقی علیہ السلام من لم یسقط من ذلک الدم نظر آت
 انہ صر صرہ قال ہون ما نزل لی ابہ بعین اللہ قالوا ثم قال علیہ السلام لا یكون اہون
 علیک من فصل الاہام را نکتت جست عتا الصر فاجعل ذلک لما ہو حیرانا حضرت امام محمد باقر علیہ
 السلام فرمودہ پس از ہم خون قطره بر زمین نافت داجہ آزان گفت خداوند آسان بر من مصایب و شد ابد را بر
 بر توف ہر و ہر بہت گفتہ اند بعد از ان حضرت علیہ السلام و ایت گفت خداوند انکرا ہر بود طفل من نزد تو کم از بچہ
 صالح خداوند اگر تصرف حذر از من منع نمودے پس بگر دان آن نصرت را از برای ام کہ بہتر باشد از برای ما قال الباقی
 فی الاحتجاج فنزل الحسین علیہ السلام عن فرسہ و جفر للصبی لعن سیفہ و را ملہ بلامہ و دفنہ
 شیخ طبرسی علیہ الرحمہ در کتاب احتجاج آورده پس حضرت امام حسین علیہ السلام از اسپ خود فرود آمد و قبری از برای
 حکم گوشہ خود بکن سیف خود کند و آن طفل را بچون او ملعون و لعین ساخت و در قبر گذاشت و دفن کرد و قال الباقی
 و انما زینب اختہ ۴۰۰ اخرجت الصبی و قالت یا اخی ہذا ولدک لہ قللہ ایام ما ذاق المساء طلب
 لہ شربہ ماء فاحذہ علی یدک و قال یا قوم قلنا قتلتم شیعتی و اهل بیتی و قال یقی ہذا الطفل
 یتلنی عطشا فاسقوا شربہ من المساء فیما ہوا لجا طہم انما ماہ را جل صہم بسہم فنجدہ
 علیہم فجو ما منع لہم المختار و غیرہ و حضرت زینب خواہر محترم امام علیہ السلام علی اصغر از جنہ آوردند
 از حضرت گفت کہ ای برادر من این فرزند تست اورا سے روز میکند کہ قطره از آب پخشیدہ پس برای او نیک
 آطلب کن پس حضرت اورا بردست خود گرفت و گفت ای قلام بر آئینہ قتل کردید شما شیعیان ما را و عزیزان ما

و این غسل صیغراتی مانده و از تشکی مسوز پس او را از شربت آبی سیراب کنند پس سوز حضرت از اینها عذاب میکرد که مردی
 از آن گروه تفاوت پزوه چیزی انداخت و او را در کنار پرده بوح سمت پس حضرت در حق اینها دعای بد تو کرد مختارین
 ثقیف و غیره از اینها کردم نمود و فی بعض الکتب ان الحسین علیه السلام لما نظر الى الثغیر و سعین و جلا
 مرا هلته صرعى التفت نحو الخیمه و نادى یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا امر کلسمو علیکن منی
 السلام فنادته السکینه یا ایه استلمت الموت فقال کیف لا یستلم من لانا صرله و لا معین
 فقالت یا ایه و ردنا الى حرم جلدنا فقال هیات لوتوک القطا النافعا رحن النساء فسکنت
 الحسین علیه السلام و در بعض کتابها چنین است که بر آینه حضرت امام حسین علیه السلام چون بنفاد و دوتن را از حجاب
 واقارب خود در خاک و خون غلطان دید متوجه بنجاب خیمه گردید و مذاکره کرد ای سکینه ای فاطمه ذاتی زینب ای ام
 کلسمو بر شما سلام ما برسد پس حضرت سینه مذاکره کرد ای پدر من دل بمرک بناده و تن نبوت در داده پس حضرت
 گفت چگونه تن نبوت بنده انکه برای او و چنین دید و کاری نباشد پس حضرت سینه کلت کرد ای پدر من اگر چنین اراده دای
 مرا بسوی حرم جدم برسان پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت هیات اگر در اختیار خودی بودم البته این امر
 می نمودم باستماع این کلام وحشت انجام تمام پردکیان عصمت ناله و زاری نمودند پس حضرت آنها را سبکت کرد و میزد
 فی اثر فاقبلت سکینه و فی صاخره فغمها الى صدراک و صبح دموعها بکمه قال ابو الفرج
 و فی التي یقول بنها ابو عبد الله الحسین ۳ در کتاب اثر چنین است پس حضرت سینه گریان فریاد و
 دنا لکنان نزد حضرت آمد پس حضرت علیه السلام و انجسته او را بسینه خود چسباند و شکاف را با سینتین خود پاک کرد
 شیخ ابو الفرج گفته سینه است که در حق شان او حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام میگوید لعمرک اشقی حبت
 دانه نکتون بها سکینه و التو باب تم پروردگار که جانم در قیضه قدرت اوست بر آینه من دوست میدارم
 خانه را که در آن سینه در باب باشد اجتهما و ابدل جل مالی و لیس یعاتب عندی عتاب دوست میدارم
 اینبار او خرج میکنم تمام مال خود را در رهناسندی اثر و نیست نزد من درین مقام ملامت و سرزنش و میانی آن

باب شهادت جمع الحسین علیه السلام الطّف وولدت منه سکنه دما رجعت الی المدینه
 خطبها اشرف قریش فابت وقالت لا یكون لی حموع بعد رسول الله صلی الله علیه واله
 وبقیت بعد لم یظنها سقف حتی ماتت المد اعلیه رویت که باب همراه یکاب نیادت انتا حجت
 سید شهادت حاضر دشت که با بوده و حضرت سینه را از آن حضرت را میله و چون بسوی مدینه بر کردید اشرف قریش
 اورا خواستگاری نمودند پس ازین امر انکار کرد و گفت نخواهد بود مرا همی بعد رسول خدا و بعد شهادت امام حسین علیه السلام
 ایامی زندگانی که با کسی همزبان نشد تا آنکه در غم و ماتم سولای خود مرد و قالوا ثم ركب الحسین علیه السلام فرس سه و
 الی الکربلاء وهو یقول کفته بعد تسلی اهل بیت رسالت توفیقی پر و گیان عصمت حضرت بر همه خود سوره
 رو بسیدان اورا بود و بفرمود کفر القوم و قد صار غیو عن ثواب الله و ما ب الثقلین کفر و عذاب این
 کبر و شقاوت پرده و از تقدیم الایام اعراض و کناره کرده اند از ثواب حسنه او پروردگار و جهان قتل القوم علیا و بنا
 حسن الجزا کویم الا بوین شهید کرده این که وه علی و فرزندان او حسن بهترین خلق نجیب الطرفین را احتفا صمیم و قالوا
 اجمعوا و احشروا الناس الی حراب الحسین از روی کینه و دیرینه ازان بزرگواران و مجتمع کینه و بر آنجته میله
 مردم را برای جنگ حسین بالقوم من اناس اذل جمعوا لاهل الحرمدین و ای عجب کردی را از مردم
 از ازل جمع کردند لشکر که ان را از برای قتل بزرگ و کینه دشمنان و او تو اوصو کلهم ما جتاجی لوضام
 المخلدین بعد ازان انها مشوره کردند و با یکدیگر وصیت نمودند و بسیار ما محتاج خود شنودی این زیاد عهد و نیز بر ایم
 لم یحاف فواظ الله فی دمی بعید الله نسل الکافرین خوف هذا الخردند در خطر نبری ما برای خاطر عبید الله که
 پروردگارش کا فر بوده و این سعد تیر اندازی کرد مرا از راه ظلم و عناد سوره شکر که مثل قطرات باران بی حد و پایان بود
 را بر سجد قد نمانی عنونه بخود کو کوفت لها ملین پس سعد تیر اندازی کرد مرا از راه ظلم و عناد و سورتیکدی
 که مثل قطرات باران بی هویدیان بوده لاشی کان منی قبل اذا غیر نفس بضم الیمن تر از برای کنی که صلوات
 شده باشد از من پیش آن بجز بزرگی من بسبب و کو کینه نبر که راست بقی الجز من بعد البنی و البنی القرشی

الولدین بعلی بهترین خلق خدا بعد از محمد است که پدر و مادر آنحضرت از قید قریش از حضرت الله من الخلق ابلی ثم
 ای فانا ابن الخیرین هرگزیده خلق خدا پدر من است بعد از آن مادر من پس من و زنده و هرگزیده خدا بستم بضه قد
 خلصت من ذهب فانا الفضة و ابن الذهب سیمی است که فالعرب است و پدر آمد از طلا پس من گزیده و فرزند از طلا
 فاطمه زهرا و حیدر کرارم من له جد کجی فی الوادی او کتبی فانا بن العلیین کیست که او را جدی من جد است
 و در خلق و کیست که او را پدری مثل پدر من است پس من فرزند و نشان چرایت خدا ام فاطمة الزهراء امی و ابی
 قاصم الکفر بیدار و جنین فاطمه زهرا مادر ما است و پدر من شکننده کفر است در روز بدر و چنین عبد الله عملاً ما یا
 و قریش بعد الوثنین پرستش خدا کرد در حالیکه اهل خود سال بوده و قریش پرستش بسیار میکرد و بعد از آن
 الآت و الغری معاد علی کان صلی القبطین فی عبادت لاس و عزایم و دغلی نماز که از نده بجانب هر دو فید
 بود فالی شمس و امی قمر فانا الکوکب و ابن القمرین پس پدر من آفتاب و مادر من ماه است پس من کوکب
 فرزند شمس و قمر و له فی یوم احد و قعه شفت القل لفضل العسکون و اوراد در روز کارزار احد کاریم
 و انیان است شفا و دسینه حوز الرکینه کافران و منافقان شکست در نمر فی الاحزاب و انفتح معاکان
 یها حقی اهل القیقین پس آزان در روز احزاب و هم روح که مغر و بود در بینا مرک مردم هر دو لشکر فی سبیل الله
 ماذا صنعت امة السوء معاجبا لعتیقین در راه خدا چه کردند این گروه شقاوت پیروزه بعثت رسول خدا
 و ذریت علی مرتضی عنقریب البر البتی المصطفی و علی الوار دیوم الحظین و ما ادنی المناقب منها بیها طمعه
 الذی هرا عجمی و ابی و اراث التوسل و صولی الثقلین و در کتاب مناقب در تصنیف اشعار مذکوره این
 اشعار زیاده کرده فاطمه زهرا مادر من است و پدر من دارت پیغمبر و مولی دو جهان است طمن الابطال ما
 بعد کم الیوم بل ما با احد چنین ریزه ریزه کرد و شجاعان را در میدان کارزار هرگاه مقابله او آمدند در روز عروه بدر
 و جنگ احد و حنین و احزاب و اذ باراهم محاسن ما ذی شقرتین و دیگر روز خیر و تیکه جنگ که
 را بنام شمشیر بران دو دید و الذی اروی حواسا قتلوا یطلبون الوتونی یوم حنین من له عی کعبی

جعفر و هب الله لهما جنتین یکت که اورا عی مثل جعفر طیار است عت که و اورا هذا عرض و دوست در دوازده
 زردین جدی المرسل مصباح الهدی والی الموقی بالبعیتین جدس رسو کنده اصباح هدایت است
 و پدر من و فاکتند بر ویست است بطل تو هرین ضیغم ما جدا مع توی الشاعدین دیر سر دار شیر کرده
 بزرگ جوامع قوی باز و عا و تة الدین علی ذاکم صاحب الحصن مصلی القبلتین این علی مشوایی
 سونستین صاحب حرم کوشه و نماز که از نده بسوی بیت المقدس و کعبه سطره است مع رسول الله صفا
 کاملا ما علی الارض مصلی غیر دین همراه رسو کنده از سن هفت سالگی و بود بر زمین نماز که از نده غیر ازین از کوشه
 توفیک الاوقات لم یجد لها مع قریش مد تشاء طرفه عین از بتان بیزاری دست و سجده کرده انبار همراه
 قریش از اسب ساری بیزاری پس دیش کخط والی کان هر بر او ضیغما یا حل الروح فیطن الطختین و پدر من
 شیر کزنده میگردنت نیزه و دور و بر من میگردنت و کشتی الاسد لعنا نسقوا کاس حنف مع جمع الخطین حتی
 وقف قتاله القوم و سیفک مصلت فی ید الایسا من انفسه عاز ما علی الموت وهو یقول تا انکرمنا
 نرم نالفا لیستاه و شغیرم بنه در دست داشت از نذکی بیزار و شهادت را خریدار بود و بیفر سودا اند ابن علی الحسین
 من ال هاشم کفانی هذا صغیر احین انحر من فرزند علی بهترین بنی هاشم کانیست مرا این غیر وقتیکه فرزندم جدی
 رسول الله اکرم من شی و لکن سراج الله فی الخلق یؤهر و جد من رسو کنده بزرگترین کوششگان و من چرخ
 تابان من ایمان برای هدایت خلق و فاطمه امی من سبلا له احمد و عی یدنی ذالجانحین جعفر و مادر
 من نالیه دختر محمد مصطفی است و عم من که خوانده میشود ذوالجانحین جعفر طیار است و فی کتاب الله انزل صفا
 و فینا الهدی والوحی بالجبرین کور در شان ما قرآن را نازل کرد خدا در شان ما هدایت و آیات تو اب و روح
 مذکور میشود و لکن امان الله للناس کلهم بطول بهنا فی الانام و جعفر و ما امان عند هم از بر جبرینی
 مردمان غیر میکنم سبب این در خلق و ظاهر میکنم این را و لکن ولایة الحصن لسقوا کاسا بکا رسول الله
 مایس میگرد و مایان حرم کوشه هم سیراب فرایم کرده دوستان خود را بکاسه رسو کنده اجنبی را که کوی نگار

کردن نمیتواند تعناقی الناسم اگره شبعه و مبعصنا یوم القیة طبر شیعیان با در روز قیامت بهترین
 شیعیان اند و دشمن با در روز قیامت زیان کار و هلاک خواهد شد فلیرینک یقتل کل من دلی منه من
 یون الرجال حتی قتل منهم مقله عظیمه و هو فی ذلك یقول الوب اولی اربن کوب العاه
 و العار اولی من دخول النار پس پوسته آنحضرت قتل میکرد و کسانی را که از وی لیران و سرداران اشکر فی الف
 از آنحضرت قریب میشدند تا آنکه آن قوم اشتر بسیار نابکارها را بوار فرستاد و آن حضرت هنگام درین میفرمود
 جاد کرد و در راه خدا ستر است از امتیاز عار و عار بهتر است از داخل شدن مار شمر حاصل علی الیمنه قال الموت
 خیر من کوب العار ثم علی المیسره و هو یقول اما الحسین بن علی البت الا اثنی اثنی
 عیالات الی امصنی علی دین النبی بعد از آن بسوی یمنه حمله کرد و گفت مواتی بفرست از نواری
 کردن عار پس آزان بر میسر و شکر شقاوت اشتر حمله کرد و میگفت من حسین خردنیدر که ارم ای گاش از نواری
 رو نکرد و انم حمایت کنم عیال پدر خود را و شهید شوم بر دین جد خود پیغمبر خدا قال بعض الثوات فوالله ما
 رأیت مکتورا قط قد قتل دله و اهل بینه و اصحابه ارباب جاشا منه و الا امصنی جانا و
 انکانت الرجال لثمد علیه ینشد علیها بسیفه فیکشف عنه انکشاف المعری اذا شد منها
 الذئب و لقد کان یعمل فیهم و قد تکلموا الثلین الفایض من بین یدیه کالیهم اجر المشر
 ثم یرجع الی مرکز و هو یقول لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم بعض راویان گفت اند که گفتم
 میگویند بیدرم مجروحی را هرگز که قتل شده باشد فرزندان او و عزیزان او یاران او سخت و قوی دل زیاده از خود
 نشأبت و ستقل مزاج مثل او هرگاه مردمان حمله میکردند پس حمله میکرد و بر اینها شمشیر خود پس اینها دور میکرد و پیرشان
 بیساعت از نزد خود مثل پیرشانی کوسپندان و تیکه حمله کند بر او گرک و بران ستمکار جفا کار حمله میکرد و حال آنکه اینها
 سستی بزرگامل بودند پس از پیش او هیچ سحر و پیرشان میشدند و میکرد گفتن پس از آنحضرت بتمام خود در جهت
 میکرد و میگفت نیست امتاع از معاصی و طاقت بر طاعت کبریا عانت خدای برتر و بزرگ قال این شهر

که شوب بجد بن اسطاب نلیرین یقاتل حتی قتل الف اجل و تسعمائة اجل و حصن رجل سوای
 الحرفین این شهر شوب و محمد بن اسطاب گفته پوست حضرت متاعه میگردد تا آنکه بکزار و نود و پنجاه نفر را سوار
 کرد و حسین و حسن و علی و نقی را با خود برد و لقمه ای از آن خورد و گفت ای حسین این فرزندت است که با تو
 نزارع البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه من کل جانب پس عمر بن سعد لشکرمان فرود
 داد که دای بر شما آیا میدانشد که متاعه میکند این فرزند نزارع بطین است این فرزند قتال عرب است پس حاکم
 و از هر جانب و کانت الوماء اربعة الاف فرموده بالسهام فرجاً لوالیئنه و بین راحله نضاح بهم
 یحکوا یا شعنه ال الی سفیان ان المرکب لکم دین و کتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی
 دینا کم را جمعوا الی احسانکم اذ کتم اعراباً تیر اندازان چهار هزاره و نود و پنجاه نفر سوای او تیر اندازی کردند
 و در میان او در میان کینه او در آمدند و مانع شدند پس حضرت با بنایغره زد که عذاب بر شما ای شعبان اولاد
 الی سفیان اگر شما ادنی نیست و از روز قیامت نمی ترسید پس هر اسم دنیوی را رعایت نمانید و جو آنرا بپوشید
 و رجوع بسوی جنت خود کنید شمار از عرب بنامید تا د اشهر ما تقول یا بن فاطمة قال علیه السلام
 اقول انا الذي اقاتلكم و تقاتلونى و النساء لیس علیهن جناح فاصفوا عنابکم عن النزع
 الحرامی مادمت حیا فقال شمر لك هذا یا بن فاطمة پس شمر بد کرد که چه میگویی ای فاطمه حضرت فرمود
 و میگویم که منم که مفا تود و کارزار میگویم با شما و شما متانند و کارزار میکنید با ما و زمان نیست بر این مقصود
 پس اعبان داد ما شان فوج خود را قاتلت کنید که تا من زنده ام متعرض حرم من نشوید پس شرفقت که این
 از برای تست و البته خواهد شد ای بن فاطمه شمر ضاح شمر الیکم عن حرام الرجل فاقصدوا فی نفسکم
 لئو کفوا کفر ففصدوا القوم و هونی ذلك یطلب شرا بة من المصاع احمیل نفسه علی القران حملوا
 علیه با جمعیم حتی اخلوه عنده لئلا ان شمر بشکر خود صد داد که از حرم این مرد کناره کنید و تا صداد شوید
 پس قسم بجان خود که هر آینه او تقابل گیرم است پس قوم فقهه او کردند و آنحضرت دین از شدت تشنگی تدری

آب ندید کردند پیش برسد که خورد آب سوی فرات بی اثر است مگر آنکه کبار کی بر و عمل میکردند تا آنکه او را
 فرات دور ساخته و روی فی المناقب عن الجلودي ان الحسين عليه السلام حمل على الاعداء
 السلي و عمر بن الخطاب الوبيدي وكان في اربعة الاون رجل على الشراجه و قمر على الفرات
 فلما اوقع الفرس جواسد يشرب قال عليه السلام امرت عطشان وانا عطشان و الله لا
 ذقت الماء حتى تشرب و در کتاب مناقب مرویست که حضرت امام حسین علیه السلام بر امور سلمی بن جراح بنی
 که بعد چهار هزار تا یکصد سنین کنار فرات بودند جمله بود بر روز شنبه آب بار و تیغ شراب بار داخل فرات شد پس هرگاه
 حضرت زبان از دهن بر آورده که آب بخورد حضرت گفت که نوشته هستی و من تشنه ام بخدا سوگند نخورم عوزد آب ما
 تا تو آب موزی فلما سمع الفرس كلام الحسين عليه السلام قال ما اسد و لم يشرب حتى وقال الحسين
 عليه السلام شربنا اما شرب فمد الحسين عليه السلام يده فغزت من الماء فقال
 فارس يا ابا عبد الله نزلت ذم من شرب الماء و قد هلك حرمك فنقض الماء من يده
 و حمل على القوم فاذا لحيته سالمة پس هرگاه اسپ کلام امام حسین علیه السلام را شنید سر را از آب
 برداشت و آب نخورد پس حسین علیه السلام از او گفت که آب بخور که من آب بخورم پس حضرت دست و راز
 کرد و کفی از آب برداشتند که سواری از مخالف گفت که ای ابی عبد الله تو از آب تملذ و سیراب میشوی تنگ
 حرمت حرم تو کرده شد پس حضرت امام حسین علیه السلام آب از دست انداخت و بر قوم اشرف جفا کار کرد
 در ساخت پس دید که غمخوار صحیح و سالم است و قال ابو الفرج و حمل الحسين م يطلب الماء فقال له رجل
 الا ترى الى الفيات يا حسين عليه السلام مر كأنه بطون الحيات و الله لا مل و قه و تصرف
 عطشان فقال الحسين انما امرت عطشان و شيخ ابو الفرج گفته و حضرت امام حسین علیه السلام
 متوجه طلب آب کردید پس مردی از لشکر شقاوت اثر گفت که آیا نمی بینی بسوی فرات ای حسین که مثل شکله
 سیناب بخورد و موج می زند بخدا سوگند آزان قطره نخواهی چشید و تشنه نب خواهی مرد پس حضرت دعا کرد که خدایا

این را شنیدیم آن شب ماه ابوالجنتون الجحفی بسهم نوح السهم فجهت ففوقه من جهته من اهل
 الدماء علی وجهه وحیته فقال علیه السلام اللهم انک تری ما انا ینه من عبادک و هو لا
 الحصاله پس آنگاه ابوالجنتون جحفی تیری بسوی انجناب انداخت و آن تیر پیشانی حضرت رسید پس حضرت
 انرا از پیشانی کشید پس خون بر می آمد و رخساره آنحضرت روان شد پس حضرت علیه السلام و التوحیت گفت خدا را
 بر آید تو می بینی چیزی را که من ازین کرده شقاوت پذیرده رسیدم حاصل علیهم کاللیت المعصب جعل
 لا یلحق منها حل الا یجده بسیفه فیقتله و الله امرنا ان من کل فاحیه و هو یقیها
 عجز صد را و یقول یا امة السوء بیس ما خلفتم محمد ^ص فی عرفه بعد ازان مثل شیر غضبنا که
 بر آن استیزه و اگر دو کجی از آنها نیر رسید مگر از شمشیر ابر او را و همیشه منت و بجا که صلاک من انداخت و سهام
 از هر طرف میرسیدند و حضرت انرا بکلوی و سینه خود بکمرت و میگفت ای همت بد بسیار بد سلوک کردید از ادا
 پیغمبر بعد او و حرمت او را و باره ذریت او نگاه نداشتید اما انکم تعقلوا بعد ای عبد من الله
 فنها ابوالجنتون علیه السلام علیکم عند قتلکم ای ای و ایمر الله فی الارواح ان یکرمنی باقی باشد
 یهو انکرم منکم من حبیب لا یحمر و ان نضاح به الحصین السکونی یا بنی طمه
 و بماذا انتقم لک من اقال یلقی باسکم بیکم و یسفک دماغکم ثم یصیت علیکم العذاب الا
 الیمر اگاه با هم شنیدیم بر آینه شما هرگز قتل نخواهید کرد و بعد من بنده را از بنده ای خدا پس خوف کشید قتل او را
 بلکه آسان خواهد شد بر شما قتل جمیع حقایق بعد قتل ما و قتل ما که بر آینه من امیدوارم که گرامی کند خدا را
 بشهادت بسبب آسان شماری شما خونریزی مرا بعد ازان انتقام من از شما منتقم حقیقی بطوری خواهد که
 که شما مطلع نخواهید شد پس حصین سکونی با حضرت از که ای فرزند فاطمه و بچه طور انتقام تو از من خواهد گرفت
 فرمود خواهد انداخت شرف و شمارا در میان شما و ریخته خواهد شد خونهای شما بعد ازان نازل خواهد کرد بر
 عذاب و روانک ثم لم یزل یقاتل حتی اصابت به جراحات - بلغمه فی راسه و بدل نه غمیل ایضا تمام